

گاهنامه فرهنگی، هنری، اجتماعی، سیاسی  
شماره پنجم، سال دوم، مردادماه ۹۸





## بهشتی، بهشتی می ماند...

برای مقابله و مطالبه؟! قطعاً ما دانشجویها هستیم که همواره با حضور دغدغه‌مندان در تمام حوزه‌های کشور می‌توانیم مدیر. کارآمد را از مدیر ناکارآمد تشخیص بدهیم. به نقل از علامه مصباح یزدی: «آقای بهشتی از لحاظ مدیریتی خیلی ممتاز، دوران‌دیش، طراح و برنامه‌ریز بود. دشمن این‌ها را بهتر از ما شناخت، ما خودمان قدر ایشان را ندانستیم.»

بهشتی در چند کلمه:  
مظلوم، دکتر، مجتهد، دارای روحیه انقلابی، مدیر، سعه‌صدر، نماز اول وقت، تربیت، تقوا، شهید، بهشتی.

### مهرداد ملتجی

را که البته مسلمان میبینیم و مسلمانی نه...» شهید بهشتی در باب مبانی عدالت‌خواهی گفتند: «آفت انقلاب اسلامی این است که دچار بازیگرانی شود که اسلام را دکان ثروت و قدرت و شهرت و ریاست کنند.» حال وظیفه‌ی مادرین باغ‌گریبان به آفت چیست؟! باید ایستاد و شروع به سم‌پاشی کرد؛ به‌راستی سم‌پاشی ما استواری ماست؛ با مشخص کردن جایگاه خودمان و کنار گذاشتن بی‌طرفی و انفعالی... قطعاً ما دانشجویها هستیم که با ذهن روشنفکر و منتقدمان می‌توانیم قلم جلال‌الدینمان را به شمشیر جلال‌الدین تبدیل کنیم. ذهن دانشجو است که کشور را می‌سازد و محیط را برای نسل جدید و تربیت نیرو محیا می‌کند. اگر ما دانشجویها نباشیم، چه کسی است

امسال عجیب غم‌هفت تیر را احساس کردم... از دست دادن شهید بهشتی در این روز واقعا درد بزرگی بود و ماشه‌ی هفت‌تیر قلبمان را سوراخ کرد... نمی‌توانم خودم را یک بهشتی‌شناس اصلاً خطاب کنم ولی با شناخت اندکی که دارم، میتوانم ایشان را انسان خطاب کنیم!

امسال در مورد شهید بهشتی چیزی ننوشتم، دلیلش این بود که جامعه‌ی ما از زاویه‌ی، هرکسی از ظن خود شد یار من در حال تولید هزاران شهید بهشتی است و این اصلاً اتفاق مبارکی نیست.

این روزها با گسترش رسانه و مطبوعات هرکس فیلمی یا صوتی مطابق سلیقه‌اش از ایشان منتشر می‌کند و با لحنی دروغ‌وار توضیحی به اول و آخرش اضافه می‌کند که بهشتی این بود و کاش بود و اگر بود وضع ما این نبود. تاچندی پیش بهشتی اگر بود اصلاح طلب تلقی میشد و این روزها عدالت طلب و در سال‌های آتی هم، شاید بنا به صلاح دید آقایون سیاسی-فکری بهشتی دیگری ساخته شود! تمام این جبهه‌گیری‌ها تنها برای برآورد خواسته‌ها و نیازهای جبهه‌های مصادره‌گر است. تلاش برای شناخت یک پدیده نیاز به زمان و تلاش زیاد دارد و شناخت حقیقی به راحتی به دست نمی‌آید ولی با شناخت کمی که دارم که شاید توهمی بیش نباشد، بهشتی اگر بود، با تصویری که اکنون از آن برای جامعه ساختیم، زمین تا آسمان تفاوت داشت... اکنون انعکاس حقیقت وجودی ایشان جز تکه تکه پاره‌هایی از روشنفکری، حقیقت، عدالت و دادخواهی نیست...

نه تنها بهشتی بلکه شریعتی‌ها و مطهری‌ها هم همواره دچار این مصادره به مطلوب‌ها بوده‌اند و هم از جانب طرفداران‌شان و هم از جانب منتقدین‌شان تیر خلاص را خورده‌اند. لازم به ذکر است بگویم: «اگر امثال مطهری و بهشتی و شریعتی و... که مهره‌هایی بودند که مردم زمان خودشان خیلی قبول‌شان داشتند، انسان‌هایی که سمت مردم‌شان بودند، انقلاب واقعی و اسلام دموکراتیک را فارق از مسائل حکومت داری می‌دانستند، ترور نمی‌شدند، جایی برای طرفداران اصل پرسونای یونگ وجود نداشت که همواره در زیر این نقاب تقدس پنهان شوند و فراموش کنند اسلام حقیقی





## حادثه‌ای به وسعت ۱۸ تیر

بدرسرانجامی باشیم ولی هستیم و نمی‌گذاریم ۱۸ تیرها فراموش شوند. نباید بگذاریم... برای افرادی مانند ما، که ۱۸ تیر و وقایعش را ندیده، صرفاً مطالبی ضد و نقیض درموردش خوانده و در نهایت متوجه نشدیم که اصل ماجرا چه بوده ولی هر ۱۸ تیر جایی در قلبمان درد دارد، تنها یک درس می‌تواند داشته باشد و آن اصالت و رسالت حرکت دانشجویی است. تاثیر و قدرت دانشجو توام با مظلومیت و بی‌دفاعیش. ۱۸ تیر و ۱۸ تیرها برای ما سنبلی است در جهت مطالبه‌گری و دادخواهی. ما از ۱۸ تیرها یاد گرفتیم استقامت داشتن در راه آرمان را نه فقط قرار گرفتن در مسیرش. جنبش و حرکت دانشجویی رسالت دانشجو است. دانشجو با قلمش با دادخواهی‌اش و صدالبته با آگاهی و مطالعه‌اش رسالت اصلاح و بهبود جامعه‌اش را دارد. رسالتی که نباید در ورطه‌ی فراموشی رود. برای شروع یا ادامه‌ی راه حرکت دانشجویی و برای ماندن ۱۸ تیرها در یادها و تاریخ، کوی دانشگاه‌ها و عزتمندی و سعادت‌مندی دانشجویان را فراموش نکنیم. ما وارثان ۱۸ تیرها هستیم، بیایید بدوارث نباشیم.

سمانه اسلادت محمدی

با شلیک یک تیر به سرش نابود شدند. یادت عزیز میماند و امید که راحت نیز ماندگار بماند. و اما شهدایی دیگر. شهدایی که حتی شهادتشان نیز گم است. شهادتشان در پس پرده‌ی ناپدید شدنشان گم شد، شما نامداران مفقودید. یادتان را در خاطرمان حک کرده‌ایم. در این میان بی‌انصافیست اگر تلاش و پیگیری همه‌جانبه‌ی مسئولین را نادیده بگیریم و از عملکردشان با عاملان و متهمان این حادثه سخنی نگوئیم. متهم این پرونده که او هم بار تنهایی در میان دیگر عاملان را به دوش میکشد. ایشان نیز به سزای اعمالش رسید و مجازات دزدیدن یک عدد ریش‌تراش را متحمل شد. طبق آخرین اطلاعات، آخرین مجازات ایشان، ریاست کلاتری ۱۵۷ مسعودیه تهران با درجه‌ی سرهنگ تمام در سال ۹۷ بوده است! بگذرید... مانند سایر حوادث و رویدادها از ۱۸ تیر ۷۸ نیز بگذرید، و مانند تمام ۱۹ سالی که از آن گذشتید اکنون نیز بگذرید. ولی نه، گذشتنی نیست. کاری به دیگران ندارم اما این حوادث گذشتنی نیست، حداقل برای ما گذشتنی نیست. برای ما دانشجویانی که سرانجام ۱۸ تیریم. هرچند

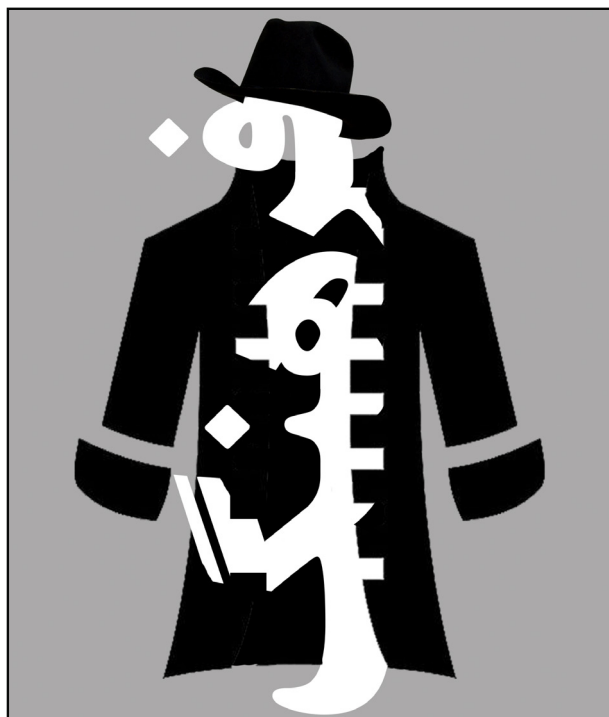
خود ترکیب ۱۸ تیر، به قدری بزرگ و پر وزن است که تمامی رویدادها را در خود جای دهد و سنگینی حوادث و فجایعش را به دوش بکشد. میخواستیم چیزی نویسم ولی برای اینکه بگوئیم ۱۸ تیر، ۱۸ تیر بی‌سرانجام نیست چند خطی را سیاه می‌کنم. قبل از اینکه نظر خودم را بگویم جا دارد پاره‌ای از متنی را بخوانیم که یکی از عواملی است که مرا به نوشتن ترغیب کرد. « ما را به خاطر بیاور! ما را به خاطر بیاور! ما را که تازه جوانانی بیست و دو ساله بودیم. شور عشق در سینه داشتیم و پیش از آن که عاشق شویم سینه‌بر خاک سوده‌مردیم. ما را به خاطر بیاور، که جوان بودیم، پر از شور زندگی، پر از آرمان...» بیاید بخاطر آوریم این جوانان تیرخورده‌ی ۱۸ تیر را. به یاد بیاوریم پیامشان را، سرنوشتشان را، فریاد ساکت سینه‌ی سرخشان را و تدفین آرزوهای بیست و دو ساله‌شان را. یاد می‌کنیم از شهدای مظلوم و گمنام این تاریخ. شهدای نامدار اما گمنام کوی دانشگاه. شهدایی که نامشان در بین سایر شهدای بزرگوارمان گم است. تنهاترین و قطعی‌ترین شهید کوی دانشگاه! شهید با عزتی که تمام آرزوها و آرمان‌های درون ذهنش





## آقای فرهنگ

یوسف پیلتن



از اهالی خانه اجازه استفاده از آن را نداشت. ولی آن غریبه اجازه داشت. شب با چاشنی افکار من در مورد طرز زندگی آقای فرهنگ تمام شد.

صبح روز بعد هنگامی که از خواب بلند شدم شنیدم که صدای چند نفر می‌آید. صدای کسانی که مثل آقای فرهنگ صحبت می‌کردند. از اتاق بیرون رفتم و دیدم که یک زن و دو دختر بیجه آمدند با لباس‌هایی شبیه آقای فرهنگ البته نه به شدت ایشان. از پدرم پرسیدم: پدر این‌ها چه کسانی هستند؟ پدرم گفت: پسرم ایشان خانواده آقای فرهنگ هستند. حتی خانواده‌اش هم با ما فرق می‌کرد. مادرم مثل روز قبل از آن‌ها پذیرایی کرد. روزها و ماه‌ها گذشت و آقای فرهنگ و خانواده‌اش که روزی مهمان ما بودند الان جزئی از خانواده ما شده بودند و حتی الان اقوام آن‌ها هم آمده بودند خانه ما. به طوری که دیگر ما جایی برای خوابیدن در اتاق مان نداشتیم و مجبور بودیم در حیاط بخوابیم. حتی پولی برای پذیرایی کردن از آن‌ها نداشتیم شب‌ها با گرسنگی می‌خوابیدیم. چون دیگر پولی برای ما نمی‌ماند که مایحتاج زندگی را تهیه کنیم. روزها و ماه‌ها به همین ترتیب گذشت و ما فقیر و فقیرتر شدیم.

یک روز که از خواب بلند شدم با کمال تعجب دیدم که وسایل خانه ما در کوچه ریخته شده. با ترس و تعجب از پدرم پرسیدم: پدر چه اتفاقی افتاده؟ چرا وسایل ما در کوچه است؟ پدرم با ناراحتی بسیار گفت: آقای فرهنگ! او ما را از خانه بیرون انداخته است. با تعجب پرسیدم: از خانه خودمان؟! گفت: خانه‌ای که از آن ما بود اکنون از آن اوست. با عصبانیت گفتم: مگر ما خانه را به او فروخته‌ایم؟! پدرم گفت: نه ولی چون آن‌ها تعداد و قدرتشان از ما بیشتر است ما را از خانه بیرون انداختند و ما نمی‌توانیم هیچ کاری انجام دهیم. باز هم پرسیدم: خوب مگر همسایه‌ها نمی‌توانند به کمک ما بیایند؟ پدرم دوباره گفت: همسایه‌ها هم مثل ما. آن‌ها نیز نمی‌توانند کاری بکنند. درضمن آن‌ها مهمان‌های خودشان را دارند. بیا پسرم باید به یک خانه دیگر برویم. این جا دیگر جای ما نیست. وسایل خود را سوار درشکه کردیم و راه افتادیم. در راه از پدرم پرسیدم: پدر راستی تو هیچ‌وقت فامیل آقای فرهنگ را به من نگفتی! پدرم گفت: فامیل آقای فرهنگ، ((غرب)) است. فرهنگ غرب.

خانه‌ی ما دقیقاً در وسط خیابان خاور واقع شده است. پدرم احمد آقا امروز یک مهمان ویژه دارد. صدای کالسکه از دور آمد. من پشت پنجره منتظر ورود مهمان پدرم بودم. این اولین بار بود که او به خانه‌ی ما می‌آمد. سال‌های سال بود که دوست قدیمی پدرم بود. پدرم از او خیلی تعریف می‌کرد. از طرز رفتارش، طرز صحبت کردنش، طرز راه رفتن و حتی لباس پوشیدنش. از شوق دیدار با او مدام به وجد می‌آمدم. چندین بار لباس‌هایم را عوض کردم. بهترین کفش‌هایم را پوشیدم. مادرم نیز زیباترین چادرش را به سر کرده بود. صدای کالسکه نزدیک‌تر شد. بدو بدو رفتم و حوزه خانه‌مان را تمیز کردم و مقداری به ماهی‌های خودم غذا دادم. ماهی‌های من خیلی خیلی باهوش هستند. به حدی که تاحالا هیچ گریه‌ای نتوانسته آن‌ها را شکار کند و این که قبل از وقوع هر حادثه‌ای ما را در جریان می‌گذاشتند. با این که پدرم حاج احمد هیچ توجهی به آن رفتارها نداشت و به من هم میگفت که این‌ها فقط و فقط خواب و خیال‌های من هستند. به نظر او ماهی‌ها هیچ وقت فکر نمی‌کنند. ولی من به آن‌ها باور داشتم. با این که هیچ کاری از دستم بر نمی‌آمد تا به پدرم ثابت کنم که ماهی‌ها هم می‌فهمند، مدتی است که احساس می‌کنم آن‌ها احساس خستگی زیادی می‌کنند. شاید به این خاطر که پدرم خانه‌ی آن‌ها را مقداری کوچک‌تر کرده است. امروز ماهی‌ها به نظر می‌رسد که پریشان‌حال هستند. مدام از این طرف به آن طرف می‌روند. فکر کنم حتی آن‌ها نیز نگران هستند که در برابر مهمان پدر چگونه باید رفتار کنند. همان‌گونه مثل قبل آرام و با اطمینان، یا کمی تند و پریشان؟ کالسکه به دم در خانه ما رسید پدرم. بدو بدو رفت و درب خانه را باز کرد من هم پشت‌سر او دویدم. اسب کالسکه‌چی شیهه‌ای کشید و ایستاد. کالسکه‌چی درب کالسکه را برایش باز کرد. میهمان پدرم از کالسکه پائین آمد. تا پایش را بر زمین گذاشت احساس کردم که او با ما فرق دارد. او جوان بود مثل پدرم، ولی عصا در دست داشت. کفش‌ها و لباس‌هایش تماماً سیاه بودند. حتی کلاهش هم با ما فرق داشت. ترسیدم. خودم را عقب کشیدم. پدرم رفت جلو خم شد و با دو دستش را جلو برد تا به دست بدهد. ولی او تنها با یک دست و بدون اینکه ذره‌ای خم بشود، دستش را با تکبر جلو آورد و با پدرم به سردی دست داد. به من نزدیک شد. دستم را جلو بردم تا به من دست دهد. به آرامی دستم را جلو بردم. دستم را گرفت. نگاهم کرد. من نیز او را نگاه کردم. حتی نگاه‌های ما نیز با هم فرق داشت. ترس از سر تا پای وجودم را فرا گرفته بود. با این حال به او سلام کردم. او هم چیزی گفت که معنای خودمانی‌اش می‌شود عیلق سلام. به نزدیک ماهی‌ها که رسید ماهی‌ها پریشان‌تر شدند. به نظر می‌رسید آن‌ها از چیزی خبر داشتند. از یک حادثه، از یک فاجعه! از پدرم پرسیدم: پدر راستی نام دوست تو چیست؟ پدرم، من را کشید کنار و در گوشم گفت ((فرهنگ))! فرهنگ! چه اسم عجیبی! آقای فرهنگ می‌خواست که با کفش وارد اتاق شود. تا این صحنه را دیدم به پدرم گفتم: پدر! پدر! ولی او مرا وادار به سکوت کرد. آقای فرهنگ با کفش وارد اتاق شد. به همین راحتی. پدرم برای او یک صندلی آورد که بنشیند. نمیدانم چرا آخر او که پاهایش مثل مادر بزرگ من درد نمی‌کرد که مجبور باشد روی صندلی بنشیند. روی صندلی نشست و با پدرم صحبت کرد. هنگام پذیرایی، مادرم چای بسیار خوش طعمی برای ما آورد. حتی چای خوردنش هم با ما فرق داشت. آن روز تا شب با پدرم حرف می‌زد، از خانه خودشان می‌گفت، از سرزمین خودشان، از جایی که خیلی با این‌جا فرق داشت، از جایی که مردمش مثل مردم ما نبودند، از جایی که نمی‌دانم کجاست و چگونه است، با این حال، از آن جور زندگی کردن متنفر بودم. شب هنگام، زمان خواب که رسید، پدرم تختی که در زیرزمین خانه بود را برای او آورد. تختی که هیچ‌کس



## توصیه‌ای برای فردا

### داریوش نبیراده

البته کاری بس دشوار اما شدنی است. نهادهای دانشجویی به وصف جویای دانش و وظیفه دارند که از نهاد دانشگاه به‌عنوان آخرین مجرای ساخت انسان توسعه‌محور حفاظت و حراست کنند، چه بسا بسیاری از دانشجویان و حتی اعضای موثر جدیدتر نیز ابهامات فراوانی نسبت به چنین رویدادهای تاریخی دارند که به نظر می‌رسد در فضای کرخت جامعه امروز ایران بر ماست که همت کرده و با توجه به ظرفیت‌های عظیم و نیروهای پژوهش‌گر به مکتوب کردن وقایع تاریخی و پژوهش‌های موثر اجتماعی دست بزنیم که قدرتمندان همواره در پی قلب و تعقیر واقعیت‌ها با مظلوبات خود و قطع ارتباط جامعه با گذشته خود هستند. از نظر من عنصر گمگشته عرصه اجتماعی ایران گفت‌وگوهای سازنده است در فضایی که برای اپوزسیون و پوزسیون دامن زدن به اختلافات داخلی و تقویت گسل‌های اجتماعی ضمانتی بر بقا و موفقیت است این وظیفه نهادهای دانشجویی است که در فضایی عقلایی، بازی مردم در برابر مردم را به بازی مردم در کنار مردم از موضعی انسانی و اخلاقی تبدیل کنند. این شاید وظیفه‌ای بس سنگین بنماید اما باور من این است که نهادهای دانشجویی به دلیل تعلق به طبقه‌ی متوسط هم می‌تواند قائم‌مقامی طبقات محروم را **نماید** هم در برابر طبقات بالا توان عرض اندام دارد. هم آزادی را می‌فهمد هم توان صحبت از عدالت را داراست و تنها نیروی موثر جا مانده از قلع‌و‌قم طبقه متوسط است که دچار ابتذال فرهنگی نشده است. آن‌چیزی که با واقع به نظر می‌رسد باید زیر بنا و مبنای هر کنش مدنی و فردی در میان نهادهای دانشجویی باشد. همانا تربیت و ساخت یک شهروند مسئول است، گمان می‌کنم ریشه معضلات کنونی جامعه ایرانی نه مداخله خارجی و نه مشکلات حاکمیتی و کیفیت حکمرانی، بلکه نبود شهروند با پارامترهای شهروندی در جامعه متمیزه امروز ایران است که به همین خصلت به شدت مستعد قطبی شدن و خشونت‌زایی در درون لایه‌های اجتماعی ایران می‌باشد

به تاسی از این فقدان گاه‌دارای تبعات سختی برای این نهادهای دانشجویی بوده است که ۱۸ تیر به‌نظر از همین جنس کنش‌های غرورآفرین اما بدون پشتوانه‌های استدلالی ناشی از عدم شناخت است. فقدان استراتژی مشخص و برنامه‌ای معطوف به هدف‌های میان‌مدت و بلندمدت عملاً باعث تخریب سرمایه‌های اجتماعی انجمن‌ها شده است چنانچه تاریخ نیز گواه می‌دهد که چنین فقدانی در کنار شناخت پایین از جغرافیای سیاسی ایران و عدم درک اهم و مهم‌های اجتماعی و سیاسی انجمن‌ها و نهادهای دانشجویی را به نوعی انزوای خود خود خواسته از در اواخر دهه نود رسانده پر واضح است که بیشتر چنین نبوده است! کنش‌های هیجانی و شکست دادن رقیب واقعی یا فرضی! دور شدن از بطن جامعه و جدل‌های نظری و مکتبی ما را از این واقعیت دور ساخته است که اصل هدف رسیدن و دفاع از حقیقت است نه پیروزی و شکست‌هایی که نه برای اکثریت جامعه دانشگاهی اهمیتی دارد نه محلی از اعراب برای جامعه. نهادهای دانشجویی برای بازگشت تاثیرگذار به جامعه و بازسازی سرمایه اجتماعی خود علاوه بر مانیفستی دقیق و ساختاری منظم‌تر و هدف‌گذاری‌های میان‌مدت و بلندمدت منطقی باید نهضت بازگشت به عرصه عمومی را مدنظر قرار دهند، نامه‌نگاری با اصحاب قدرت نه تنها جواب درستی به اهداف والای انجمن‌ها نداده بلکه آن‌ها را به مثابه انسانی ناتوان کرده که جز عجز و ناله از قدرت چیزی در چنته ندارد، بازگشت واقعی نه از دریچه لابی‌گری با اصحاب قدرت بلکه از راه تقویت عملی و حمایت همه‌جانبه از گروه‌هایی است که صدای فراموش شده عرصه سیاست است اگر به انحصار سازی‌های اصل ۴۴ ایراد وارد است اصلاح آن نه از طریق بیانیه‌های طویل هر روزه که یک بند آن به گوش کارگری نمی‌رسد بلکه حمایت عملی از تشکیل نهادهای مستقل معلمان و کارگران میسر می‌شود که

در طی نزدیک به ۵ سال فعالیت در انجمن‌های مدنی و دانشجویی همواره به اتفاقات و گفتارها و رفتارهایی در سطح این دست کنش‌ها برخورد کرده‌بودم که سوالات فراوان درباره ماهیت، لزوم و اهداف و نوع کنش معمول چنین نهادهای دانشجویی را در ذهن من به وجود می‌آورد نوشتار حاضر نقدها و راه‌کارهایی است که به فکر این برادر کوچکتر رسیده است و به هیچ عنوان رد جان‌فشانی و پایمردی‌های جریان‌های دانشجویی در طی سال‌های اخیر نیست و بحث جدیدی با نگاه به فضای امروز جامعه و بسترها و نیروهای موثر در آن است و امیدوارم قلم ناچیز من بتواند به گفت‌وگویی در سطح فعالین دانشجویی حداقل در میان فعالین استان چهارمحال و بختیاری باشد. بنا آن بود که به مناسبت ۱۸ تیرماه برای ویژه‌نامه‌ای که عزیزان فعالین نشریات دانشگاه شهرکرد در صدد تهیه بودند مطلبی را به رشته تحریر درآورم اما در میانه تحقیقات در باب مدل کنش‌ها و تاثیر جنبش‌های دانشجویی در سپهر سیاسی ایران چرخه‌هایی مشاهده کردم که ذهن را به این سو برد تا در حد بضاعت تجربه و محدودیت فکر در باره پاره‌ای از مشکلات تحریر کنم. آنچه که به واقع در روزگار کنونی سیاست و اجتماع ایران می‌گذرد با آن که دارای عناصر یکسانی است دچار تحولات شگرفی نیز شده است. نکته مهم این است که جریانات دانشجویی بیش و پیش از هر چیز باید به تحلیل جایگاه خود در مصاف نیروهای موثر اجتماعی بپردازد این از آن جهت مهم است که این واقعیت را پیش روی ما می‌گذارد تا به نقد خود و جامعه و تحلیلی منطقی از شرایط و نقشی که جنبش دانشجویی در ایران می‌تواند و می‌باید برعهده بگیرد داشته باشد. در نگاه به دو سطح از کنش‌های فکری و عملی می‌توان به وضوح دید که انجمن‌های اسلامی و اتحادیه‌های موثر نه تنها تحلیل دقیقی از جامعه بستر زیست خود ندارند بلکه کنش‌های عملی آنان نیز



هر دو این گروه در وصف آشتی‌ناپذیری با سایر گروه‌های جامعه اشتراک نظر و عمل دارند. امروز ما به کنش‌گرانی نیازمندیم که به مانند سوژه‌ای خودآگاه و فعال با آگاهی به محدودیت‌ها و ارزیابی توان و موقعیت‌های جامعه با نگاهی بلندمدت سعی در بهبود گسل‌های اجتماع تولید گفتمان و نگاه به آینده در چارچوب منافع ملی باشند و دوری از خشونت و خواست ایرات برای همه ایرانیان را به عنوان یک اصل و نه تاکتیکی از سر استیصال برگزینند. از دل چنین جریانی است که می‌توان امیدوار بود نیروی سومی ظهور کند که در آن کنش‌گرانی مرزی میان جامعه مدنی و قوه عاقله حاکمیت در رفت و آمد باشند تا بتوان امیدوار بود آینده ایران به گونه‌ای باشد که در آن همه شهروندان با هر عقیده و سلیقه‌ای بتوانند زیستی مطابق با کرامت انسانی خود داشته باشند. باید مراقب شعله‌های کم‌سوی امید در قلبمان باشیم. نبود امید درهای استیصال و خشونت را به روی ما می‌گشاید و گاهی باعث کنش‌هایی می‌شود که ممکن است قلب ما را آرام کند اما می‌تواند مسیر سخت توسعه را نا هموارتر از اکنون سازد.

حقوق بر حق شهروندان نداشته باشد. سخن آخر: انسان‌ها به اجبار در بستر شرایط زیست خود دست به ساخت استدلال‌ات و تفکر می‌زنند و شاید بخشی از تفاوت میان آدمیان نیز همین مهم باشد که چنان که عمل می‌کنیم و شرایط و تاریخ بر ما تحمیل می‌کند تفکر و تعقل‌ورزی می‌کنیم. مراد از این سخن آن است که مادامی که دانشگاه در تمامی سطوح با چنین ابتدال بی‌سابقه‌ای که درون آن پمپاژ می‌شود دچار است، صحبت عقلای قوم و مصلحان اجتماعی بیشتر به مثابه تزه‌ای شبه‌روشنفکری یا از سر شکم‌سیری توسط عموم جامعه دانشگاهی فهم می‌شود! آن‌چه برای همه ما به عنوان فرزندان دانشگاه باید حائز اهمیت باشد ایستادگی در برابر ابتدال همه‌جانبه کنونی و ساخت محیطی که در آن بتوان عرصه را برای گفت‌وگو نقد و ساخت شهروند مسئول باز نمود، و نه جشن‌ها و مراسمات غیرفرهنگی معاونت‌های به اصطلاح فرهنگی! امروز، ایران ما نه به آتش‌به‌اختیاران که عملکرد ضعیف و غیرسازنده آنان بر همگان مشهود است، نیاز دارد و نه به مدافعان خلق طرفدار پروتالیا و زحمت‌کشان جهان، که

تاکتیک‌ها و شگردهای رسیدن به چنین هدفی می‌تواند بنا به شرایط قدرت و جغرافیای انجمن‌ها در شهرها و زمان‌های مختلف متفاوت باشد، اما جوهره‌ی کلیه‌ی تلاش‌ها باید معطوف به چنین هدفی باشد، فارغ از آن که در فلان مجلس یا بهمان پست مدیریتی چه کسی بر اریکه قدرت نشسته است، گرچه بازی در زمین قدرت و سیاست لازمه کنش‌های دانشجویی است اما باید مدنظر داشت که چنین روش‌هایی نه هدف بلکه تاکتیک‌هایی مقطعی برای قدم نهادن در مسیر شهروند یا دانشجو مسئول است و قدرت را باید در درون لایه‌های اجتماعی جست‌وجو کرد و نه در میان راه‌روهای اتاق مدیران! این می‌تواند همان مسیر بازگشت سرمایه اجتماعی به حرکت‌های اصلاح‌جویانه دانشجویی باشد، چرا که انسداد و استبداد نه فرهنگی دولت‌ساخته بلکه فرهنگی ملت‌ساخته می‌باشد که تنها راه مبارزه با آن ساختن همان شهروند برای تحقق دولت‌ملت است. پر واضح است که هیچ قدرت‌مندی فارغ از نژاد و جنس و رنگی به شفافیت و دموکراسی تن در نمی‌دهد مگر آن‌که چاره‌ای جز به رسمیت شناختن





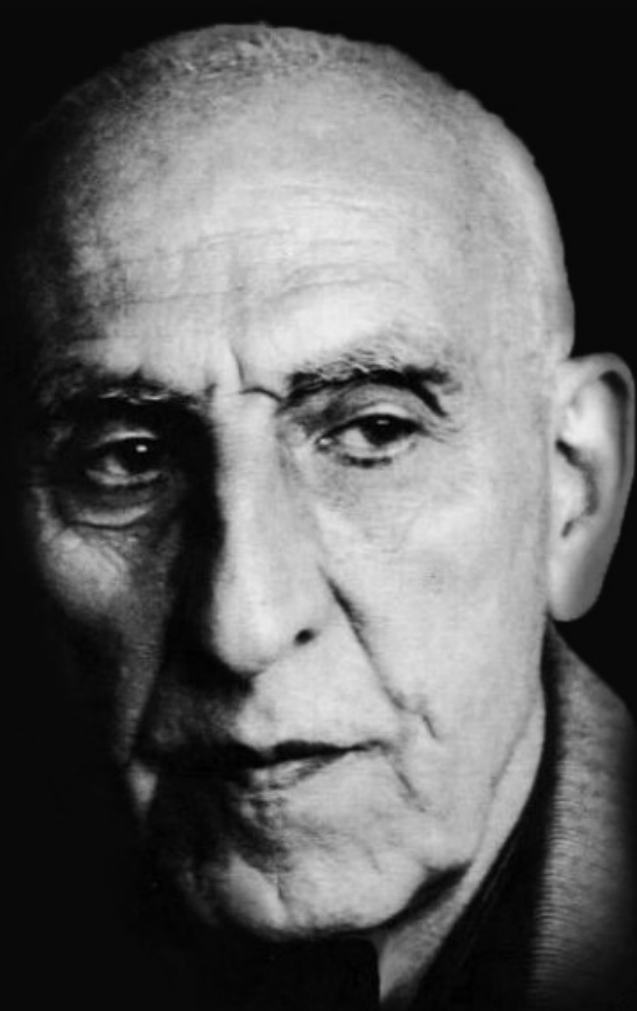
## آسیب‌شناسی جنبش دانشجویی ایران

### مرتضی آزادوار

جامعه‌ای مصرفی، کشوری که در آن بسیاری از مردم در زیر خط فقر هستند و منفعل اقتصادی‌اند؛ کشوری که نخبگان آن راهی جز خروج از آن کشور برای ترقی خود نمی‌بینند؛ کشوری که آمارهای اعتیاد و فحشا امنیتی تلقی می‌شوند؛ کشوری که نظرسنجی‌ها و اعتراضات برای حاکمان سیگنال‌های گسل‌های اجتماعی نیست؛ کشوری که درگیر اقتصاد نفتی و خام فروشی به عنوان کالای استراتژیک است؛ شکل‌گیری، بروز و شیوع این جنبش فراگیر با محوریت دانشگاه هر چند محال نیست اما فرایندی پیچیده و بسی دشوار است. جنبش دانشجویی ایران نه تنها با استبداد، جهل و خرافات (مدرن، سنتی) مبارزه می‌کند بلکه درگیر جلوگیری از فروپاشی اجتماعی و ارائه راهکار و کارکرد اجتماعی در سنگرهای مختلف تا جایی که توان داشته بوده و این موضوع موجب حداقلی شدن این جنبش‌ها در دانشگاه‌ها شده است. پاسخ به این مسئله که این جنبش تا چه زمانی می‌تواند به زیست با اصالت خود ادامه دهد؛ سوالی است که نمی‌توان پاسخی به آن داد و یا پیشگویی کرد. مرگ جنبش‌های اجتماعی در شرایط بحرانی خطر درگیری با هرج و مرج، عوام‌فریبی، توده‌گرایی و نظامی‌گری و حکومت پلیسی را افزایش می‌دهد... در جامعه امروز ایران درگیری‌های فکری مذهبی، نگرش‌های متفاوت سبک زندگی زنان، طبقاتی، زیست‌محیطی، قومی و... پیوسته در جریان است. به طوری که خبرگزاری‌ها با انبوهی از اطلاعات و حوادث ذهن مخاطب را مسموم می‌کنند. این خود نوعی احساس فعالیت کاذب، نوعی احساس آگاهی کاذب و نوعی احساس مشارکت اجتماعی کاذب است. هر چند رسانه و دنیای مجازی فرصتی برای دفاع از ارزش‌های اجتماعی اصیل است؛ اما متأسفانه به همان ضدا ارزش‌ها یعنی فردگرایی مخرب، ابتدال و... هویتی پوشالی داده که الگو برداری می‌شود. اسطوره‌هایی بت‌وار که اسطوره‌های اصیل را می‌بلعند. این اتفاق از دردناک‌ترین حملات به جنبش‌های اجتماعی معاصر است. جنبش دانشجویی ایران باید با جنبش‌های دانشجویی دیگر ارتباطی مستمر داشته باشد؛ باید با ترس‌های خود در نهایت رو به رو شود و از روزمرگی در مصرف اطلاعات بی‌ارزش خارج شود.

فرایند هیچ پیروزی برای هیچ جریانی در بر ندارد و تنها نتیجه‌ی آن دخالت نهادهای دیگر و تصمیم‌گیری برای دانشجویان و اساتید است. شک، فشارهای اقتصادی و بیکاری نیز به کمک تسهیل بی‌انگیزگی دانشجویان می‌آید. آینده‌ای مبهم، ناامیدی و تضعیف طبقه‌ی متوسط مشارکت حساسیت دانشجویان را در مسائل اجتماعی نشانه می‌گیرد. شبه علمی که کارکردی ندارد جز در سوالات امتحانی، دانشجویی که حرف‌هایش شنیده نمی‌شود و موظف به اجرای هر آن‌چه می‌گویند باشد است. دیگر برایش مهم نیست چه کسی چه چیزی می‌گوید. نه‌گوینده ارزشی دارد نه محتوا. ۴. در سیاست‌گذاری‌های کلان سیستم دارای روابط شفاف نیست. هیچ‌کس خود را مقصر نمی‌داند. جنبش نماینده‌ای در صحنه جامعه ندارد، و به دلایلی از ایجاد ساختار کشوری و شکل‌گیری شورا و رهبری آن جلوگیری می‌شود. ندادن مجوز اتحادیه‌ها و احکام سنگین چند ساله برای فعالین دانشجویی از مصادیق این نگرش می‌باشد. جنبش دانشجویی در جلسات با رهبری نیز حتی پذیرفته نمی‌شوند چه برسد به سخنرانی و... ۵. جنبش دانشجویی با مشارکت فعال در انتخابات‌ها و گره خوردن زیست آن با فضای باز اجتماعی موجب به قدرت رسیدن نیروهای معتدلی شدند که پس از پیروزی‌های انتخاباتی به آرمان‌های جنبش دانشجویی پشت کردند. از طرفی با تنگ شدن دایره قدرت این نیروهای معتدل قابل دفاع نبودند و از سوی دیگر بسیاری هویت جنبش دانشجویی را به هویت این جریان رده چندم پیوند زدند. هر چند جنبش دانشجویی در دوران اعتدال و اصلاحات بارها دولت را نقد کردند اما فضای هیجانی سیاسی ایران چنین نقدهایی را از یاد می‌برد. ۶. جنبش دانشجویی در سال‌های اخیر به نتیجه‌ی فکری واحدی در سطح حرکت‌های مستمر خود نرسیده است. در این حرکت‌ها از چپ افراطی تا راست افراطی فعالیت می‌کنند. هر چند می‌دانند نیاز به فعالیت برای برون رفت از وضعیت فعلی الزامی است؛ اما نمی‌دانند کدام مسیرها درست‌تر است و چه اهدافی دارای اولویت بیشتری هستند. با تمام انتقاداتی که بر جنبش دانشجویی وارد است و آسیب‌شناسی که چند نکته از آن را بیان کردم تحولات اجتماعی فراگیر نیاز به بستری مناسب و حداقل اقلیتی آگاه همراه با شخصیت‌های جدی نیازمند است. بازتولید ارزش‌های پوچ توسط

به نام منشأ تفکر و دانش جنبش دانشجویی ایران همواره در کنار کارگران، معلمان و روشنفکران از مهم‌ترین نیروی‌های تاثیرگذار در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بوده و هست؛ اما در فضای اجتماعی بعد از دولت نهم، با تحولات فرهنگی جهانی، منطقه‌ای و خاصی در ایران رو به رو می‌شویم که این جنبش دچار لغزش‌هایی در استراتژی و اهداف خود می‌شود. وقتی می‌گویم لغزش یعنی جنبش نمی‌داند یا به علت‌های مختلف نمی‌تواند تصمیم بگیرد که در راستای گذار از ساختارهای موجود قدم بردارد یا مقدمه‌ای برای اصلاحات فراگیر مهیا کند یا در مواردی سکوت کند و به بازنگری و کادرسازی درون تشکیلاتی بپردازد. در این مقاله سعی میکنم به بعضی از عوامل موثر در چگونگی بروز چنین وضعیتی اشاره کنم. ۱. در دوران پس از دولت نهم، با افزایش هزینه‌های فعالیت دگراندیشان که قسمت عظیمی از آن با مسدود شدن مجراهای اجتماعی مانند بسته شدن نشریات و احزاب شکل گرفت؛ دانشگاه به عنوان مهم‌ترین عنصر پویا جنبش‌های اجتماعی شناخته شد و دانشجویان با بیان سبک نگرش و زیست متفاوت در مقابل جریان اقتدارطلب و تمامیت‌خواه ایستادگی کردند. این مقاومت با بسته شدن تشکیلات دانشجویی منجر به عدم انتقال تجربه تاریخی این جنبش شد. جنبشی که نقش مهمی در انقلاب و اصلاح داشت؛ در خیابان‌ها به دنبال آرمان‌هایی بودند که از صندوق آرا بیرون نیامده بود. ۲. سطحی شدن به جای عمقی‌نگری در جامعه جهانی در ذهنیت پاسا ساختارگرایی امروزی سرگرمی‌ها جایگزین مباحث جدی‌تر شده‌اند. ابتدال در بازنمایی نشانه‌ها و نمادها... ۱۳ آبان و ۱۶ آذر را دانشگاه جشن می‌گیرد. چلوکوبیده و میکس می‌دهند و آهنگ‌های شاد پخش می‌کنند. ۲۲ بهمن یک ملت واحد را با ادیان، قومیت‌ها و نوع پوشش متفاوت را ستایش می‌کنند. از همه‌ی مردم و مسئولین تمجید و تقدیر می‌کنند. چقدر زیباست چقدر پر معنا... همان بهتر که تابستان در دانشگاه‌ها جشن ۱۸ تیر نمی‌گیرند. ۳. زیست اجتماعی در خطر و فردگرایی مخرب به فراموشی سپرده شدن و سرکوب دانشگاه به عنوان بستری برای گفتمان عقاید متفاوت موجب بی‌هویتی دانشگاه‌ها شده است. این



من بعنوان نخست وزیر ایران، به همه اعلام میکنم که وظیفه‌ی حکومت این کشور، به بهشت  
بردن مردم نیست!!  
وظیفه‌ی حکومت، استفاده‌ی صحیح از منابع کشور جهت ایجاد بهترین رفاهیات برای  
شهروندان است.  
در واقع دولت کارگر و ملت کارفرماست.  
ما وظیفه نداریم به اجبار به مردم امور سیاسی و مذهبی را تحمیل کنیم!  
ما فقط آن جایی که نظم و قانون رعایت نشود حق مداخله داریم...  
برخی روحانیون از من میخواهند حجاب اجباری برقرار کنم و کاباره‌ها را ببندم، من هرگز  
چنین کاری نخواهم کرد...  
انسان آزاد است و حق انتخاب دارد و هرکس م نزد خدای خودش پاسخگوی اعمالش خواهد  
بود. و من معتقدم چنین اموری عواقبی بدتر خواد داشت...

#دکتر محمد مصدق

#کودتای ۲۸\_مرداد

گاهنامه فرهنگی، هنری، اجتماعی، سیاسی  
مدیرمسئول و سردبیر: سمانه السادات محمدی

با تشکر از همکاران این شماره:  
آرش حیدری  
مهزاد ملتجی  
یوسف پیلتن  
مرتضی آزادوار  
داریوش نبی زاده

